

پیش گفتار

خاطرات سفر
از

شیخ الرئیس قاجار

ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس فرزند محمد تقی میرزا حسام - السلطنہ بسال ۱۲۶۴ ہجری قمری در شہر تبریز چشم بجهان گشودہ و در سال ۱۳۳۶ ہ . ق در تہران بدرود زندگی گفتمہ است .
وی از شاہزادگان دانشمند قاجار و از خطبا و مجاہدان نامدار دوران مشروطیت بودہ است و بعلمت علاقہ و شوقی کہ بہ تحصیل علم و دانش داشتہ سالی چند در محضر اساتید بزرگ بتحصیل علوم مختلف پرداختہ و بکسوت روحانیت نیز در آمدہ است و پس از توقف چند سالہ در مشهد برای تکمیل دانش بہ نجف رفتہ و در سلک شاگردان میرزای شیرازی در آمدہ و از مصاحبان خاص او شدہ است .
ابوالحسن میرزا پس از چند سال توقف در نجف بایران باز گشتہ و بخدمت ناصرالدین شاہ رسیدہ و شاہ اورا بلقب شیخ الرئیس ملقب ساختہ است .

شاہزادہ شیخ الرئیس در شعر و شاعری قوی دست بودہ است و حیرت تخلص داشتہ و بمناسبتہای مختلف اشعاری سرودہ است .
از جملہ وقتی کہ در دوران استبداد صغیر و بعد از توپ بستن مجلس او را دستگیر و در باغشاہ زنجیر بگردن زندانی کردند دو بیتی زیر را

نوشت و برای محمد علیشاه فرستاد و شاه نیز دستور آزادی او را داد . دو بیتی این است :

ای شاه بعز رحم و قدس قرابت
من بسته این در گهم و داعی دولت
از گردن من سلسله بردار تو از مهر
بر گردن يك سلسله بگذار تو منت

شیخ الرئیس در سیاست وارد بود و در دوره دوم تقنینیه از طرف مردم مازندران بنماینده‌گی برگزیده شد . منزل و محفل او مجمع دانشمندان و اهل ادب بود و از محضر شریفش مشتاقان ادب فارسی بهره‌ور میشدند .

از آثار چاپ شده شیخ الرئیس کتاب « منتخب النفیس » را میتوان نام برد که در سال ۱۳۱۲ هجری قمری در هندوستان چاپ شده است .

این کتاب شامل قسمتی از آثار منشور و منظوم شیخ الرئیس است . اثر دیگری از او بنام « اتحاد الاسلام و الابرار » در استانبول چاپ شده است .

رساله حاضر نیز از آثار شیخ الرئیس است که بخط و انشای او نوشته شده و شرح مأموریتی سیاسی است از مشهد به قوچان که از روز چهارشنبه ۲۹ صفر تا دوشنبه ۱۲ ربیع الاول ۱۲۹۲ طول کشیده است و نسخه اصل آن بشماره (۱۱۵ تاریخ) در کتابخانه آستان قدس رضوی محفوظ است .

عکسی از این نسخه توسط دوست دانشمندم آقای احمد گلچین معانی از کتابخانه آستان قدس تهیه و برای اینجانب فرستاده شده است و بدینوسیله از ایشان تشکر میکنم .

ضمناً مناسب میدانم که توصیف و تعریفی را که میرزا سید علام‌الدین حسین ابن سید حسن الحسنی الحسینی در کتاب خطی درة الانوار حسنی در باره شیخ‌الرئیس نوشته است عیناً از کتاب مزبور نقل نمایم . این کتاب توسط دوست دانشمند و با ذوقم آقای فریدون توللی بدست من رسیده است .

حاج شیخ‌الرئیس خیلی خوش فطرت و آدمی نیک بود ولی صد حیف که این مرد محترم را متهم به بعضی عنوانها کردند و در شیراز نتوانست زیست کند . اولاً نسبش معلوم که پسرزاده عباس میرزا بود و در کمالات و علومات ثانی نداشت اسمش حاج میرزا ابوالحسن میرزا مدتی از طهران به اسلامبول رفته و مقدمش را سلطان عبدالحمید گرامی داشت و در آنجا منبر میرفت تا بشیراز آمد از ابتدا اقبال‌باو کردند خصوصاً امام جمعه که او را بمسجد نو آورد به نماز جماعت بازداشت بطوری که یک نماز را او و یک نماز را امام جمعه میخواند بعد منبر میرفت به چه نطق و فصاحتی که عقول مات و متحیر در قافیه سنجی ید طولائی داشت سال اول در نظر دارم که ماه رمضان بود در مقصوره مسجد نو منبر رفت و اغلب رکن‌الدوله و هر روز عین‌الملک و سایر شاهزادگان و بزرگان پای منبرش حاضر میشدند و از سایر مردم باندازه‌ای ازدحام و جمعیت میشد که مافوق نداشت قریب یکساعت و نیم تمام نطق میکرد روزی نصیرالملک که کوتاه قد است و معین‌الشریعه بلندبالا با هم وارد شدند در حالیکه روی منبر بود فوراً گفت مجلس ما زینت گرفت بوجود دو نفر ، خواهی گفت کیست و

اسمشان چیست کریم طویل و قصیر معین و نصیر منجمله شبها را
عوض دعاء ابو حمزه که با رموز همزه و هز از عشوه و غمزه بخوانی تا سحر
قمار میبازی و مهره بطاس میاندازی گاهی حرف حق از شجر و گاهی
از حجر و گاهی از ابوالحسن میرزای قجر بشنو .

مثلا روضه بکنایه و استعاره میخواند روز قتل حضرت امیر(ع)
میخواند غزل خواجه را :

در نمازم خم ابروی تو در یاد آمد
هان من بگویم که از آن قوم چه بیداد آمد
حالتی رفت که محراب بفریاد آمد . . .

کنایه بخود میگفت در حال روضه فدای مظلومیت که رشته هر
مظلومی پیوسته برشته تست که دلها برشته تو است بهر صورت بمفاد
العلماء بالحسد کم کم علماء باو حسد ورزیدند و حکم بارتداد و تکفیر
او کردند خصوصاً حضرت امام که بیشتر از همه ساعی بود چرا که
میترسید از ثلمه بریاست امام جمعه ناچار از شیراز رفت بطهران کتابی
دارد معروف به « درة النفیس » آدمی بادیبی او کم یافت میشود هنوز
در قید حیانتست وی از خراسان این رباعی را به ناصرالدینشاه شکایت
از آصف الدوله نگاشت :

نایب السلطنه برگو به شه مهر سرشت

که یکی ز اهل خراسان بتو این بیت نوشت

آصف و ملک خراسان بتو باد ارزانی

ما ره عشق گرفتیم چه مسجد چه کنشت

شاه در جواب نگاشت :

نایب السلطنه برگو بخراسانی زشت

که جواب تو بدینگونه شهنشاه نوشت

آصف اربد بکند خود بسزایش برسد

هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

این غزل از اوست :

دو شینه برهگذار دیدم	زیبا صنمی سفید اندام
اوسرو صفت همی خرامان	شویش زعقب دوان چه خدام
گفتم بفرانسوی چه گوئی ؟	باخانم خویش ، گفتم مادام .
گفتم زخدا بتدرس ترسا	اندره عاشقان منه دام
مادام تو بهر ما شده دام	دل در هوس مدام مادام

و له ایضاً :

چه خوشه چینان رفتم بسوی خرمن حسن

مگر ز بوسه زکوتی باین گدا بدهد

بگریه گفتم مسکینم و حقیر و فقیر

بخنده گفت که مسکین برو خدا بدهد

قطعة از حاج شیخ الرئیس رحمة الله علیه در زیر عکس مرحوم
سید عبدالله و ظهیرالدوله که دعوی ارشاد مینمود نوشته بود که ایندو
نفر بروی قالیچه نشسته اند و بالنسبه بیکدیگر تجلیل کرده اند و در وسط
جای یکنفر را حریم قرار داده اند خیلی بمناسبت گفته :

چه عکس صوفی و مفتی بصفحة دیدم
شگفتم آمدو گفتم که جای خوشحالی است

فقیه و مرشد با هم نشسته و شك نیست
یقین که این مقدمه را يك نتیجه عالی است

شریعت است و طریقت ولی هزار افسوس
که جای نقش حقیقت میانشان خالی است

وقت دیگر این رباعی را در باره افتخار الذاکرین خراسانی که
واحدالید بود که توگوشی به ادیب التجار و برادرش زد در پارلمنت
بدیهة گفت :

چون رستم یکدست دم از هستی زد
دشمن را آتش بخرمن هستی زد
آندست سزای افتخار است که دوش
دیدم بچهار دست یکدستی زد
در شماره بعد یادداشتهای سفر شیخ الرئیس درج خواهد شد .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

